



هیاهوی سرگیجه‌آور زندگی

تنهایی مسحورکننده نیست، امامی‌تواند مسخ‌کننده باشد. به‌ویژه اگر تنهایی به مرور و سرصبر و حوصله در تو نشت کرده

باشد یا تو در تنهایی ات فرونشسته باشی آنچنان که تکه مرجانی خسته آهسته به کف اقیانوس بنشیند یا همچون «ماهی کوچکی که دچار آبی دریای بی‌کران باشد» تا فردا چه خواهد شد. اما کتابخوان‌ها می‌دانند تنهایی اگر با کتاب می‌گذرد در سکوت نمی‌گذرد. اتفاقاً پر سر و صداست. کتاب‌ها پر شده‌اند از هیاهوی سرگیجه‌آور زندگی، پر شده‌اند از بوی سکرآور حیات. «تنهایی پر هیاهو» هم همین است.

انسانی را تصور کنید که ۳۵ سال در کار خمیر کردن کاغذ باشد و خودش شیفته کتاب‌ها، دیوانه آنچه با دست خودش نابود می‌کند. پیرمردی که رفته رفته خودش به گنجینه‌ای بدل شده از کتاب‌هایی که خوانده است T می‌ترسد شبی کتاب‌هایی که بالای تخت می‌چیند روی سرش فرو بریزند و زیر کتاب‌ها مدفون شود.

همیشه پشت صدای این پیرمرد، خود بهومیل هرابال را می‌بینم با چشم‌های ریز و رنجور «کارگری - روشنفکری» اش. راوی در کتاب می‌گوید: (... سبویی هستم پر از آب زندگانی و مردگانی که کافی است به یک سو خم شوم تا از من سیل افکار زیبا جاری شود...) به‌راستی که خود هرابال است. نویسنده‌ای که میلان کوندرا او را به یقین بزرگ‌ترین نویسنده چک نامید.

در این اثر شگفت، در این «تنهایی پرهیاهو» با ترجمه درخشان پرویز دواپی که خواننده را نه تنها عاشق کتاب که عاشق «پراگ» هم می‌کند، همه چیز از کتاب آغاز می‌شود، با کتاب ادامه می‌یابد اما هرگز به پایان نمی‌رسد؛ اوج می‌گیرد و پرواز می‌کند. من عاشق پایان‌بندی‌اش بودم که بادبادک چهره پیرمرد را به خودش می‌گرفت وقتی در آسمان پاییزی با دخترک محبوبش بادبادک هوا می‌کردند و دخترک در آخرین لحظات نام خودش را از زمین برای او می‌فرستاد تا پیرمرد به یاد بیاورد که نام او چه بوده است. درباره مرگ بهومیل هرابال نوشته‌اند پیش از آن‌که از پنجره طبقه پنجم ساختمان بیمارستانی که در آن بستری بود به زیر بیفتد گفته بود می‌رود به کبوترها دانه بدهد. یاد شعری از بیژن جلالی افتاده‌ام: «اگر کسی سراغ مرا گرفت...» بگویند رفته برای پرنده‌ها دانه بپاشد.



اندراحوالات شعار سی و دومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

هر که پولش بیش کتابش بیشتر!

قیمت را مدیران همیشه در صحنه نوعی موج نامگذاری کردند و گفتند ما تدابیری اندیشیدیم که در ارتباط با کاغذ دچار بحران نشویم و مدتی هم مصاحبه کردند که کاغذ از وضعیت بحرانی خارج شد ولی خبر امروز که دارم برای شما این حرف‌ها را می‌نویسم کاغذ از پیاز هم‌گران‌تر شده و کتاب را هم دیگر نگویم! کتاب آنقدر گران شده که انسان می‌ترسد دست بزند و اشتباه گوشه یکی از صفحات تا بخورد و آن وقت ناشر بگوید «آقا/خانم! چه می‌کنی صبر کن زنگ بزمن افسر بیاد کروکی بکشه خسارت بدی. می‌دانی با این تا خوردگی چقدر از قیمت کتاب افتاد؟» و این‌گونه است که کتاب تبدیل به ابزاری لوکس برای نسل کنونی شده و اگر کسی بتواند کتاب بخرد (علی‌الخصوص چاپ ۹۸) باید نگاهی به فیش حقوقی او کرد و از او يك آزمایش DNA گرفت که مبادا نجومی‌بگیر است و از ژن خوب بهره می‌برد که این‌طور در خرید کتاب دست و دلبازانه تازه‌های چاپ را بی‌هراس و نگرانی تورق کرده و خریداری می‌کند.

همه آن چیزهایی که گفتیم در حکم صغرای مسأله بود و باید برویم سراغ کبری!

مدیران و اعضای شورای سیاستگذاری سی و دومین نمایشگاه کتاب تهران پس از بحث و بررسی‌های فراوان و جلسه‌های مشترک و غیرمشترک و نظرسنجی‌های کم و زیاد در نهایت به این نتیجه رسیدند که شعار این دوره از نمایشگاه را انتخاب کنند. «خواندن توانستن است» شعاری است که توسط کارشناسان و فحول حوزه کتاب برای این دوره برگزیده شده است. حالا باید برگردانمتان به اول همین یادداشت ولی چون دلم نمی‌خواهد در متن بالا و پایین شوید خودم بالا را دوباره تکرار می‌کنم تا زحمت نشود. گفتم که قدیمی‌ها اگر چیزی می‌گفتند بی‌حکمت نبوده و باید دهان آنها را بابت این سخنان حکیمانه با طلا پُر کرد. ولی انگار گاهی جدیدی‌ها یا همان امروزی‌ها هم می‌توانند چیزهایی بگویند که در قوطی هیچ عطاری از قبیله قدیمی‌ها پیدا نشود! برای این‌که به شما ثابت شود خیلی بیراه نگفتم نگاه کنید به شعار این دوره از نمایشگاه کتاب تهران. می‌گوید «خواندن توانستن است» لازم نیست معناکنم ولی لب کلام این‌که آن کسی می‌تواند بخواند که توانایی خرید داشته باشد. کسی که نمی‌تواند از پس مخارج خرید کتاب بر بیاید چرا باید کتاب بخرد؟ چرا باید از موهبت عکس در اینستاگرام یا جلد آخرین کتابی که خواندم و آخرین کتاب استاد! سود ببرد؟ خب کسی که ندارد کتاب بخرد به قول يك مسؤول امروزی بهتر است برود بمیرد! پس دیدید که از صغرای قیمت کاغذ و کتاب با کبرای شعار نمایشگاه کتاب به این نتیجه رسیدیم که خرید کتاب و خواندن تنها مختص کسانی است که می‌توانند بخرند و اساساً اگر پول نداریم چرا زنده‌ایم؟ اصلاً کی گفته کسی که پول ندارد هوس خرید کتاب به سرش بزند؟ اصلاً وقتی شعار نمایشگاه کتاب را گذاشتند «خواندن توانستن است» یعنی آقای کسانی که شپش در اعماق جیب‌تان ژیمناستیک کار می‌کند با چه زبانی بگوییم که نمایشگاه کتاب جای شما نیست و برای رفقای مایه‌دار زحمت و دردسر درست نکنید و بگذارید راحت در محیط نمایشگاه بچرخند! والا سیب زمینی سرخ کرده و ساندویچ کالباس را همان دم خانه هم می‌شود خورد و با تشریف‌نفرمایی‌تان مایه امتنان خاطر توانگران شوید!

از قدیم گفته‌اند «خواستن توانستن است» و ترجیع‌بند بعد این ضرب‌المثل هم معمولاً این است که «حتماً قدیمی‌ها يك چیزهایی می‌دانستند که اینو می‌گفتند!» اصلاً

باز هم از قدیم گفتن هرچیز قدیمی‌اش! یعنی ضرب‌المثل و حرف حکمت‌آمیز هم باید از زبان قدیمی‌ها نقل شده باشد که قابل اتکا و ارجاع باشد و گرنه از این حرف‌ها که زیاد است. به همین خاطر است که باید گُل گرفت دهان قدیمی‌هایی را که یادمان دادند تا حواس‌مان باشد که خواستن توانستن است یعنی کافی است بر کاری اراده کنیم تا بتوانیم آن را انجام دهیم! اصل ماجرا از آنجا شروع شد که در پی نابسامانی‌های اقتصادی و دست‌های همیشه پشت پرده دشمنان قسم خورده حال و روز کاغذ در بازار خراب شد و باز هم به قول قدیمی‌ها «کاغذ سواره شد و ما پیاده» البت از حق نگذریم باز هم گلی به گوشه جمال کاغذ و گرنه پیاز طوری سواره شده که... بگذریم؛ داشتیم از کاغذ می‌گفتم. کاغذ هم در زمره کالاهای متورم قرار گرفت و از نمایشگاه کتاب سال قبل تا نمایشگاه امسال طوری اوج گرفت که برای تماشای اوج کاغذ کلاه از سرمان می‌افتد. خب وقتی کاغذ گران شود طبیعی است که محصولات کاغذی هم گران می‌شود البته اسکناس از جمله محصولات کاغذی است که نه تنها با گران شدن کاغذ افزایش قیمت نداشته بلکه از ارزش آن کاسته هم شده و به همین خاطر باید گفت «کاغذ سواره و پول پیاده» این‌طوری شد که خیلی یهویی قیمت کتاب هم کشید بالا و طوری رفت بالا که انگار حالا‌حالا خیال پایین آمدن ندارد. این افزایش

ابن بیتوته

طنزنویس



نگاه کنید به شعار این دوره از نمایشگاه کتاب تهران که می‌گوید «خواندن توانستن است» لازم نیست معنا کنم ولی لب کلام این‌که آن کسی می‌تواند بخواند که توانایی خرید داشته باشد

